



سیدهمایون شاه عالمی

## نگاهی به تاریخ ادبیات فارسی دری

### نوشته استاد فقید پوهاند " جاوید "

ناگزیر باید تاریخ ادبیات و به ویژه تاریخ ادبیات دری را بدانیم، از این رو معلوماتی را در نخست از کتاب معتبر مرحوم استاد فقید ادبیات دری پارسی عبدالاحمد " جاوید " به شما اقتباس مینمایم علامات {} بدین معنی است که اضافاتی و یا تغییراتی در متن آمده زیرا معلومات به وقت نبوده و یا برای فهم بهتر خواننده گان معانی دیگری اضافه شده است.

استاد خدایامرز ( امید ) معلوماتی مفصلی در کتاب « تاریخ ادبیات پارسی دری » نوشته اند، روح استاد شاد با و ممنون از داکتر اخشید جاوید پسر ایشان که مؤدبانه بر علاوه قرار دادن آثار استاد مرا مدیون نمودند بلکه اجازه نشر و اصلاحات تطور نثر و تنقیط را در نکات فراموش شده به من تفویض کردند، من فقط موارد را از این کتاب بر می دارم که با تاریخ ادبیات دری پارسی تطابقت داشته و از نشر عنوانین مطالب و تاریخچه ادبیات عرب صرف نظر میکنم، البته دانستن تمام موضوعات کتاب استاد فقید خالی از دلچسپی نبوده و بهترین منبع فهم و درک دورانهای گذشته ی ادبی در این خطه میباشد. در آخر جلد اول ادبیات دری سوانع استاد را می گنجانم. همچنان عکس های متنوع که به مضامین این اثر ارتباط مستقیم دارد تهیه نموده ام. امیدوارم مورد توجه شما عزیزان قرار بگیرد.



پرفیسور عبدالاحمد " جاوید "

(نخست):

## تعریف تاریخ ادبیات

تاریخ در لغت به معنای وقت گذاری، ابتدای زمان و مبدای سال آمده است و اصطلاحاً مراد از تاریخ مجموعه ی حوادث و وقایع است با تحقیق در اوضاع اجتماعی، سیاسی، علمی، و علوم ادبی و کیفیت ارتباط وقایع با یکدیگر و حفظ رابطه علت و معلول و مقدمات و نتایج و ثمر آنها.

نویسنده گان قدیم در اصل کلمه تاریخ اختلاف دارند. بعضی مانند حمزه بن حسن اصفهانی (قرن چهارم) و ابوریحان بیرونی آنرا از اصل پارسی « ماهروز » میدانند و میگویند. مهروز یعنی حساب شهر و ایام در تعریف به « مؤرخ » مبدل شده است و سپس از آن مصدر تاریخ پدید آمد. این کلمه محققاً

ریشه سامی دارد که اصل آن از «رخ» عربی و به معنای وقت گذاری و نگهداری حساب شهور {ماه ها} و گاه به معنای وقایع در اوقات مختلف است. امروز تاریخ تنها شرح وقایع و تلفیق {همگردانی} ابواب و فصول چند از حوادث نیست؛ بلکه تاریخ نویس باید از همه ی شئون و فروغ تمدن دوره بی و سرزمینی که می خواهد در آن بحث کند واقف باشد و به اندازه وقوف داشته باشد که گویی خود در آن دوره زیسته، خواننده را با خود در آنجا میبرد و در همان زمان میگرداند. چنین مؤرخ ناگزیر است به همه ی حواشی مطالب خود بپردازد. از تمدن مادی و معنوی از عقاید و آراء از زندگی مادی و اقتصادی آداب و رسوم و خوراک و پوشاک، بازیها و سرگرمیها، صنایع و هنر ها آداب و ادبیات آن دوره آگاه باشد. جغرافیای آن زمان، ادیان حکم و معارف آن دوره را بداند. اینست که تاریخ نویس در تمدن امروز جهان باید کسی باشد که از هر حیث مسلط بر تمدن مادی و معنوی افکار و عقاید و صنایع ادبیات و باستانشناسی آن زمان باشد که می خواهد خواننده را بدانجا برد.

و اما ادب در لغت عربی به معنای فرهنگ تربیت و نگهداشت حد هر چیز و دانش است و ادبیات عالم معرفت نظم و نثر است و علوم ادبیه فوننیست که به کیفیت بیان معانی به صور مختلف آن؛ از قبیل: کتابت و خطابه، انشاء و شعر ارتباط داشته باشد و مهمترین این علوم عبارت است از:

علم متعلق به الفاظ که مهمترین آنها علم صرف، علم مخارج حروف، علم لغت و علم اشتقاق است و علوم متعلق به مرکبات که مهم ترین آنها نحو، معنایی، بیان، بدیع، عروض، قوافی، قرض الشعر، مبادی الشعر، علم الانشاء، مبادی الانشاء و ادوات آن، علم دواوین و علم تاریخ است.

علوم خطیه که در کیفیت وضع خط و کتابهای امم مختلف و ادوات خط و قوانین کتابت و تحسین حروف و ترتیب حروف تهجی و وضع نقط و انواع مختلف آن و امثال این مسائل بحث می کند. برای علوم ادبی فروعی نیز ذکر کرده اند- از قبیل علم الامثال، علم استعمالات الفاظ، علم الترسل و غیره.

ادب در آغاز کار تمدن اسلامی، محدود به فن روایت یعنی جمع و نقل اقوال عرب، اشعار، اخبار امثال و انساب آنان بوده، اما با تکامل تمدن اسلامی و رواج و بسط علوم و افکار درین فن تکامل ایجاد شد و علوم دیگری که رابطه ی بیشتری با چگونه گی ادای مقصود و قواعد تکلم و کتابت و نظایر اینها داشت بر آن افزوده شد. اما اکنون ادبیات با آنچه که دیده ایم منحصر نیست و علوم تازه تری که اغلب بر معنایی دقیق استوار است در آن راه یافته. گذشته از این روش تازه ی که در آغاز عصر جدید در فلسفه و علوم پیدا شد در ادبیات و آنچه مربوط به آن است، نیز تأثیر شدید کرده، آنرا به شکل تازه در آورده است. امروز بر مجموع علوم و فنون ادبی فن عالی و دقیقی نیز افزوده شده که آن فن انتقاد و یا:

**Criticism** است. و با نقد الشعر قدیم تفاوت بسیار دارد؛ از خصایص آثار ادبی یکی نماینده گی محض از مجموعه ی افکار اجتماعی، دینی و سیاسی در هر عصر و زمان است، زیرا چنانکه میدانیم محیط با تمام تضاهرات خود در افکار و آثار ادبی مؤثر است. به همین جهت به استغناء از علوم و فنون دگر نمیتوان به تحقیق و مطالعه در ادبیات پرداخت و به عبارات دیگر نباید آن را علم مستقل و جدا از علوم دیگر انگاشت. فی المثل وقتی در ادبیات دری تحقیق میکنیم و از مجموعه ی علوم قدیم بی بهره باشیم درین صورت بر سر راه مطالعه و تحقیق ما موانع و دشواری های بیشماری پدید میآید که هر یک آنها به تنهایی برای بازداشتن ما از وصول به مقصد و مقصود کلی کافیهست. وقتی سخن از آثار ادبی یک قوم به میان می آید، مجموعه آثار و افکار آن قوم در نظر است و به همین جهت گاهی آثار علمی در شمار ادبیات می آید منتها درینجا مؤقتاً از جنبه علمی محض آن صرف نظر میشود وقتی از ادبیات پارسی

سخن می‌گوییم به آثار ادبی ابوریحان بیرونی، ابوعلی سینا، و خواجه نصیر طوسی و نظایر آنان به همان نظر می‌نگریم که به آثار مولوی بلخی، سعدی و جامی؛ زیرا در همه‌ی این آثار وجوه ارتباطی یافته‌ی میشود که از دانستن آنها گزیری نیست.

ما هنگامی سخن سعدی و جامی را خوب درک می‌کنیم که به مفهوم مطالب ابوعلی سینا و عرفای دیگر پی برده باشیم، در اینجا باید به یک اصل دیگر نظر داشته باشیم و آن رابطه‌ی است که میان آثار ادبی محض، با دیگر فنون زیبا و ظریف در کار است.

زیرا تجلیات حسن و جمال و تناسب در نقاشی، موسیقی و سایر هنرهای زیبا عین تجلیات همین حسن در شعر و نثر است. همان لحن فکری که نقاش و موسیقی‌دان بکار خود می‌بندد، نویسنده و شاعر را از نحوه‌ی کار خویش آگاه میسازد و تمام نظرها و اطلاعاتیکه در یک عنصر در باب موسیقی و نقاشی وجود دارد؛ به عبارت دیگر سبک موسیقی و نقاشی با تمام تظاهر خود در شاعر و نویسنده مؤثر است. در حقیقت در تمام این وارد احساسات بشری توضیح و تشریح میشود، پس با چنین حالت در تحقیق ادب و ادبیات از توجه به علوم ظریفه و تأثیر آن در آثار ادبی بی‌نیاز نخواهیم بود. با این اطلاع برین مقدمات؛ ادبیات را تنها به معنای مجموعه‌ی آثار منظوم و منثور و علوم لسانی و آنچه وابسته بدانهاست نمیتوانیم دانست، بلکه باید آنرا مجموعه‌ی آراء عقاید، آداب، علوم و افکار آثار مکتوب و غیر مکتوب یک ملت و به عبارت دیگر ثقافت و فرهنگ او خواند.

از آنچه در باب تاریخ و ادب گذشت، منظور ما از بحث در تاریخ ادبیات تا حدی روشن و آشکار شد. تاریخ ادبیات برعکس آنچه معمول و مشهور است، تنها، مجموعه و شرح حال چند تن از نویسندگان، شعرا و دانشمندان نیست و این بحث را در حقیقت باید جزوی از علم الرجال یا تراجم احوال دانست نه تاریخ ادبی. به عبارت دیگر آنچه را بنا بر معمول، تاریخ ادبیات می‌گوییم باید تاریخ ادبا و شعرا بدانیم. در صورتی که تحقیق در حال ادیبان، عالمان و شاعران جزوی از منظور و مقصود واقعی کسی است که درین فن رنج میبرد و این تحقیق وسیله‌ی روشن شدن احوال رجال این عرصه‌ها است نه اصل و اساس به خصوص.

تاریخ ادبیات مبحثی است که در آن تحول و تسلسل افکار ادبی و کیفیت ظهور و رشد و نمو یا اضمحلال Vanishing آنها مورد تحقیق قرار میگیرد؛ بنا بر این موضوع تحقیق اصلی در تاریخ ادبیات چیزی جز همان تسلسل افکار و احوال زبان و طریق پیدا شدن آثار و علل سیاسی و دینی و یا اجتماعی که موجب این نمو شده نیست، ولی چون این تحولات و تطورات معمولاً به وسیله‌ی نوابغی که در هر زمان پدید می‌آیند صورت می‌گیرد و اطلاع بر احوال این افراد تحقیق در موضوع اصلی را آسان میسازد ناچار در تاریخ ادبیات یک ملت باید به ذکر بزرگان ادبی آن نیز همت گماشت و بر علاوه به مطالعه علوم و صنایع ظریفه‌ی که روابط مستقیم با فکر ادبی داشته یا به تناسب هر عصری در افکار نوابغ ادبی مؤثر بوده است، نیز باید توجه کرد و چنان که گفته ایم تحولات و تطورات ادبی یک قوم بستگی با کیفیات سیاسی، اجتماعی و مذهبی آن دارد، ناچار به آنها ولو به نحو اجمال باید نظر افگند و اوضاع سیاسی، اجتماعی و مذهبی قوم را در هر عصر و دوره‌اش با تأثیر آن‌ها در ادبیات و افکار مورد بحث قرارداد، با این مقدمات میتوان موضوع تاریخ ادبیات و مقصود از آن را چنین تعریف کرد:

موضوع تاریخ ادبیات تحولات لفظی و فکری در قرون متوالی و مقصود از آن دست یافتن بر وجوه امتیاز بین افکار و اقوال و پیدا کردن مبادی برای داشتن اسلوب مقبول فکری و منطقی است. گذشته از

این تاریخ ادبیات بهترین وسیله ی آشنایی ما با فرهنگ و ثقافت گذشته ی خویش است و ما به یاری آن خواهیم دانست که ادبیات، افکار و آثار ادبی ما به چه تحولات و بر اثر چه حوادث و با کدام یک از عوامل ترقی و انحطاط به وضع کنونی منجر شده است.

آریانای کهن، خراسان دوره ی اسلامی یا افغانستان امروزی، یکی از متمدن ترین کشور های تاریخی جهان است که فروغ آن همه معارف و فرهنگ در طول سه هزار سال توسط آثار مختلف به زبان های اوستایی، ویدی و پالی، پهلوی اشکانی، پارسی دری و پشتو و بسا لهجه های دیگر سغدی، سگزی، زاولی، خوارزمی و جز آن به ما رسیده که خلال آنها توانایی معنوی، قوت تفکر، عمق و دقت نژاد افغان پیداست بعضی از این آثار و پدیده های معنوی نه تنها از جواهر نظم و نثر زبان است، بلکه در ردیف بزرگترین شاهکاری های فکری و ادبی جهان قرار دارد؛ مانند: آثار ابن سینای بلخی، ابوریحان البیرونی، سنایی، مولوی و نظایر آنان. این کلت تاریخی و با فرهنگ، گذشته از زبان مادری خود به زبانهای دیگر؛ مانند: عربی آثار مُخَلَدی برجای چذاشته اند که آن آثار در بین چکیده های فکری عرب؛ مانند لعلی میدرخشد و در طول دوره ی تمدن اسلامی فرزندان این مرز و بوم آثار خود را به زبان عرب نوشته اند که گذشته از مبانی علمی آن، از نظر ادب عرب در درجه اول اهمیت قرار دارد؛ مانند بیرونی، ابن سینا، ابونصر فارابی، ابوالفتح بستی و نیز گوینده گانی بوده اند که در ادبیات منظوم عرب انقلاب فکری ایجاد کرده اند؛ مانند: بشار بن بُرد تخارستانی ( یکی از شعرای مشهور شعوبیه و شهزاده ی تخارستانی و کور مادر زاد بود) و همچنین نویسنده گانی را سراغ داریم که صاحب سبک و مکتب بوده در نثر عربی تحول بارزی به وجود آورده اند؛ مانند: عبدالحمید کاتب انباری { انبار یعنی ولایت سرپل} به این ترتیب لازم به نظر می افتد تا در تسوید {تهیه پیش نویس} و تدوین تاریخ ادبیات پارسی از کیفیت و چگونگی ارتباط زبان پارسی و عربی و تاریخ تحول نظم و نثر عرب نیز اشاره ی اجمالی به عمل آوریم. پس ادبیات به معنای اعم شامل آثار فکری یک ملت است، به هر لهجه و زبان و در هر موضوع و مطلب. و به این ترتیب ادبیات یک ملت در ادوار گذشته از نظم و نثر تجاوز میکند. و همه انواع آثار فنی، علمی، عرفانی و فلسفی و دینی را نیز شامل میگردد و نیز آنچه از آثار فکری یک ملت و زبان غیر از زبان متداول آن قوم وجود یافته است، هم در شمار آثار ادبی او در می آید.

در تاریخ ادبیات هر یک از ادوار باید به عنوان مقدمه وضع سیاسی، اجتماعی، دینی و علمی آن دوره را هم مورد مطالعه قرار داد، یعنی پیش از مطالعه ی وضع ادبی هر عهد، نخست مقدمات آشنایی با محیط فکری و سیر افکار و عقاید و علوم را فراهم آورد؛ زیرا فن ادب بیان عقاید، افکار و عواطف است و علوم ادبی نیز دانشهایی است که این مقصود را بهتر میسازد. عقاید، افکار و عواطف که موضوع نظم و نثر است نیز به تمام معنا تابع محیط مادی و معنوی هر عهد می باشد و به هیچ روی از آن مستقل و جدا نیست. اینست که اگر فی المثل بخواهیم علل ترقی و انحطاط افکار و اشعار حماسی را در یک عهد بشناسیم، باید حتماً وضع سیاسی، دینی و اجتماعی را در آن عهد مورد مطالعه قرار دهیم، زیرا این اوضاع است که میتواند یک ملت را به جانب مُفآخرات نژادی و بیان افتخارات باستانی، قهرمانی و ملی سوق دهد و یا از آن باز دارد؛ پس از بیان کیفیت سیر علوم و ادبیات در هر یک از ادوار، بیان حالی از رجال مشهور هر رشته لازم می افتد و این از آن سبب است که رجال ادب و علم که خود مولود وضع محیط اند، لامحاله در ایجاد محیط خاصی بعد از خود مؤثر اند و به عبارت دیگر به همان نحویکه ایجاد نابغه میکند، نابغه نیز محیط متناسب با اعمال خود به وجود می آورد که به تناسب قدرت و اثر جودی او امتداد می یابد.

## وضع عمومی افغانستان مقارن ظهور اسلام

اوضاع کشور افغانستان مقارن اسلام از هر نظر اشفته و پریشان بود از یکطرف دین زردشتی که آیین قدیم این سرزمین بود با دین بودایی که رو به توسعه و پیشرفت داشت، معارض واقع شده و چنانچه از قرن دوم قبل المیلاد به بعد، آیین زردشت را قدم قدم به طرف صفحات شمال و وادی هیرمند عقب زده میرفت. در صفحات شمال هندو کش در خطی که از بلخ با قندهار ارتباط دارد، در غرب آن دیانت زردشتی و در شرق آن کیش بودایی رواج داشت. معبد برهمنی با معابد بودایی در صفحات جنوبی هندو کش همسری میکردند. طریقه ی شیوایی از قرن اول مسیحی در صفحات جنوبی هندو کوه کیشرمیترا «آفتاب پرستی» در زمینداور و سایر جا ها مروج بود و همچنان طریقه مختلف هندویی در زابل و کابل و ننگرهار و لغمان و سواحل راست رود خانه ی سند رواج داشت. طریقه ی نسطوری عیسوی از قرن چهار تا شش در حوالی طوس، مرو، هرات و غزنی قدم نهاده بود؛ معابد عظیم این مذاهب از قبیل معبد {نوبهار} بلخ، معبد نور آفتاب پرستی زمینداور، معبد آرونای، یعنی آفتاب پرستی کاپیسا، معبد سوریای برهمنی کوتل خیرخانه کابل و معبد هندویی سگاوند (سجاوند) لوگرو معبد ممزوج زردشتی و بودا که در سرخ کوتل غوری کشف شده در صفحات تاریخ افغانستان مشهور اند. در قسمت زبان نیز همین تشبثت {پراگنده گی} و اختلاف دیده میشد. از نظر اجتماعی و سیاسی به علت نداشتن مرکزیت، اوضاع کشور اشفته و درهم بود و بالطبع صنعت و مدنیت سیر قهقرایی داشت. سراسر کشور مساعد آستن یک تحول عظیم بود. در چنین وقت بزرگترین حکومت محلی حکومت کابل شاهان و یادگار امپراطوری های قدیم کوشانی و یفتلی آریانا بود که از جنوب هندو کوه تا حوزه ی هیرمند شمالاً و جنوباً تا دیای سند شرقاً فرمان میدادند. سلسله ی کابل شاهان ملقب به رتیل - زنیل - اخلاف همان سلسله پادشاهان موسوم به کیدار ها هستند - که از بقایای کوشانیان بزرگ و یفتلیان بودند و بعد از انقراض امپراطوری یفتلی، در صفحات شمال و جنوب هندو کوه و بعد ها به تنهایی در جنوب هندو کوه چراغ یک دولت ملی را قرن ها روشن نگهداشتند. مرکز این سلسله کابل بود و از قرن شش تا یازده مسیحی در جنوب هندو کوه حکمروایی داشتند و پیوسته با ترک ها، هندی ها، ساسانی ها و عرب به مبارزه و مدافعه میپرداختند تا آنکه دولت صفاری سیستان به میان آمده قلمرو آنان را محدود ساخت، متعاقباً دولت غزنوی قدم به قدم ایشان را از کابل بطرف شرق راند تا اینکه از میان رفتند. باقی حصص کشور به علاقه های خرد و بزرگ تبدیل شده بود که هر یک حکمرانی مخصوصی از خود داشتند. شیر های بامیان، خدایان گوزگانان {جوزجان} فیروز شاهان زابلستان، برازان و ملکان هرات و بادغیس و جز آنان که اغلب موسوم به یفتلی های قدیم بودند و پس از انقراض آن شاهنشاهی بزرگ به میان آمدند. خانه های ترک خسروان ساسانی و چینی ها گاه استقلال داخلی این امراء را قبول میکردند و با اخذ مالیات قناعت می ورزیدند. درین ایام دو دولت نیرومند بیزانس (روم شرقی که امپراطوری آن هرقل بود) و ساسانی (خسرو آن خسرو پرویز بود) بر قسمت اعظم دنیای آن روز حکمروایی داشتند و از دیر باز برای تسلط بر علم با یکدیگر در جنگ بودند. جنگهای ممتد ۲۴ ساله و مخارج هنگفتی که ازین طریق برآنان تحمیل میشد و تلفات سپاهیان و نظایر این امور، هر دو دولت را خسته و فرسوده کرده بود و از طرف دیگر وضع دربار ایشان نیز رقت آور و اشفته بود و وضع اجتماعی آنها نیز به هیچ روی بهتر از وضع سیاست و دربار نبود و ظهور ادیان و مذاهب داخلی دیگر؛ مانند دین مانی در آغاز سلطنت شاپور و دین مزدک (درعهد قباد) و دیگر مذاهب نیز مایه ی تشبثت تازه ی در میان ساسانیان گردیده بود.

با توجه بدین مقدمات ملاحظه میشود که جامعه ی افغان و حتی همسایگان و جهان آنروز مقارن ظهور اسلام وضع اشفته یی داشت و آثار بی نظمی در امور سیاسی، درباری، دینی و اجتماعی ایشان آشکار بود. در چنین حال پیغمبر اسلام (ص) به سال ۶۱۴ میلادی در چهل سالگی شروع به دعوت

مردم به دین حنیف اسلام کرد، پس از مبارزات و مجاهدات بی شمار، ندای حق، برادری و برابری در جهان نشر داد و انقلاب بزرگ در عالم آن روز ایجاد کرد و شاهراه جدیدی پیش پای نوع انسان باز کرد، چنانچه در کمترین مدت پیروان صمیمی و جدی پیدا کرد که با ایمان قوی و حسن تدبیر و فداکاری به سرعتی عجیب، ارکان امپراتوری روم شرقی و پارس را منهدم ساخت و در مدت کمتر از یک قرن قسمت اعظم شرق را فراگرفت و سرداران نامور عرب، یکی پی دیگر بلاد دنیای آنروز را می کشودند و تنها جایی که در مقابل عرب مقاومت نشان میداد و به آسانی تسلیم نمی شد خراسان بود.

چنانکه میدانیم در اسلام به مساوات بین قبایل و ملل توجه شده است و تا زمان خلافت بنی امیه اعراب و مسلمین غیر عرب همه باهم حقوق مساوی داشتند بنی امیه برای آن که خلافت و خاندان ایشان پایدار بماند به امتیاز عرب و تفضل آنان بر عجم سعی میکردند. این دوره دورهٔ تعصب عرب و تحقیر ملل غیر عرب بود. اعراب ملل اسیر و غیر عرب را از قطبی، رومی، ترکی، فارسی و خراسانی را موالی میگفتند و در آن عهد با آنها چندان روشی که موافق با اصول اسلامی باشد نمیکردند مثلاً از آمیزش و نزدیکی با قوم عرب محروم بودند؛ اگر یکی از موالی سوار بر پیاده گان عرب میگذاشت از اسب فرود می آمد. هم چنین در جنگ ها در صف اول قرار میداشتند و از غنائم چندان بهره یی نمیگرفتند. این رفتار حس کینه و انتقام را در غیر ملل عرب مخصوصاً خراسانیان آزاده، شدیداً برانگیخت و عکس العمل این آزار و تحقیر منجر به نهضت ها و عکس العمل های ذیل گردید:

#### ۱- دینی و مذهبی

#### ۲- اجتماعی و فکری

#### ۳- نظامی و سیاسی

مراد ما از شورشهای دینی اقداماتی است که با ایجاد مذاهب جدید در اسلام با پدید آوردن تفرقه میان مسلمین و الفاء شبیهه در آنان و یا تقویت ادیان قدیم و ضعیف کردن حکومت اسلامی در پیش گرفتند و از همین جاست که مذاهب گوناگون در اسلام ایجاد گردید؛ از قبیل: خوارج و غیره از آنان یاد خواهیم کرد نوع دیگری قیامهای بود که بر ضد دین اسلام میکردند؛ مانند ظهور المفقع ( هاشم بن حکیم که از دبیرستان بومسلم بود در ۱۵۹ هجری در شمال شرقی خراسان و ماوراء النهر صورت گرفت و چهارده سال دوام کرد).

دیگر قیام بابک خرمدین در آذربایجان (خرم دینیه یا خرمیه یکی از شعب آیین مزدک بود که از سال ۲۰۲ تا ۲۲۱ هجری در شمالغرب فارس قدرت بسیار یافت و بزرگترین خطر برای اسلام بود).

دیگر قیام استاسیس در خراسان اندکی پس از قتل ابو مسلم در سال یکصد و پنجاه، که منجر به جنگی عظیم میان مسلمین و پیروان او گردید در عین حال فارسیان در میان مسلمین شبیهه ی می انداختند اخبار و احادیث جعل میکردند که در ضعف اسلام تأثیر می انداخت.

قیامهای سیاسی در پی قیامهای مذهبی ادامه پیدا کرد. در سال ۱۳۷ هجری قیام عظیمی در عراق خراسان بوسیلهٔ سپهبد فیروز معروف به سند یا گیر به خونخواهی ابومسلم صورت گرفت. در سال ۲۲۴ هجری قیام بزرگ دیگر به وسیله ی مازبار پسر قارن بوقوع پیوست؛ دنبالهٔ این نهضت ها بالاخره به قیام طاهر فوشنجی در ۲۰۵ هجری و کذا رویکار آمدن یعقوب بن لیث در ۲۵۹ هجری منجر شد.

مهمترین این نهضتها، نهضتهای فکری و اجتماعی است که از اثر آن کشمکش سخت بین عرب و عجم به وجود آمد و هر یک از دو طرف میکوشیدند خود را به دلایل تاریخی، علمی و ادبی بر دیگران رجحان {ترجیح} دهند.

به همین جهت میان شعرا و نویسندگان پیوسته مجادلات و مناقشات جاری بود؛ مهمترین فرقه ی که درین کشمکش فکری شرکت داشتند، فرقه ی شعوبیه بود. اینان به استناد آیه مبارکه ی « وجعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا » میگفتند: در دین و قدس اسلام غلام حبشی با سید قریشی تفاوتی ندارند و اسلام آیین برادری و برابری است و اگر ما به شعب و قبایل تقسیم شده ایم، نه برای آنست که یکی بر دیگری امتیاز و فضیلت داریم، بلکه فرض آنست که از همدیگر شناخته و تفریق شویم.

فضیلت اشخاص به نسب و نژاد، حسب و قوم نیست؛ بلکه آیه ی مبارکه ی « اکرمکم عندالله اتقاکم » کسی به درگاه خدای توانا مقرب است که صاحب تقوی و فضیلت باشد. پس قوم عرب هیچ نوع امتیاز و افتخار به سایر اقوام ندارند و فقط افتخار آنان بدین است که سید کائنات حضرت رسول اکرم (ص) از بین آنان مبعوث شد، این فکر چندان ادامه نیافت و بزودی منجر به ظهور دسته ی تند روی درمیان مسلمین گردید و رفته رفته به جایی رسید که متعصبان هر دو طرف اشعار و اخبار در رد فضیلت خود نوشتند.

نخستین کسی که بدین کار قیام کرد، اسماعیل بن یسار نسایی شاعر عهد هشام بن عبدالملک بود، دیگر بشار بن برد تخارستانی متوفی 167 هجری که اشعار فراوان در ذم عرب و تقاضا به نژاد خود دارد، ( آغانی جلد سوم صفحه 33) دیگر خریمی، سغدی و متوکل بودند. شعوبیه از اوایل قرن دوم تا قرن چهارم به شدت مشغول افکار عقاید خود بودند، اما پس از قرن چهارم شعوبیه از میان رفت و دیگر اثری از آنان مشهود نیست. از جمله مؤلفان شعوبی؛ ابو عثمان سعید بن بختکان مؤلف کتاب فضل العجم علی العرب و افتخارها (الفهرست صفحه 179) و بسیار دیگر که ذکر آنان در کتب ترجم و فهرس آمده است. یکی از علل مهم از میان رفتن کتب شعوبی، تحکیم حسن دینی در مسلمین است که تدریجاً صورت گرفت و آنان را به نابود کردن و حفظ ننمودن کتب مذکور واداشت. یکی از بزرگترین افراد شعوبی که میتوان او را جزو آخرین افراد این دسته شمرد ابوالقاسم فردوسی است و از آن به بعد آثار شعوبیه به جا نمانده است و علل این امر را باید در اوضاع سیاسی و اجتماعی اواخر قرن چهارم و پنجم جستجو کرد. خلاصه مقصود شعوبیه شناساندن مفاخر و مآثر قومی و سست کردن بنای عظمت و قدرت سیاسی اعراب و اعاده ی استقلال ملی بود؛ چنانچه قیامهای مختلف سیاسی و نظامی طاهریان (205-259) صفاریان و سامانیان همه از نتایج آن بود. این بیان مفاخر با حماسه ی شدید و باوری همراه شد و یکی از کیفیت های به وجود آمدن شاهنامه های متعدد، تألیف تواریخ و حتی احیای زبان دری و توجه به ملیت و آنچه به آنها بسته است نتیجه ی همین جنبشها بود.

علوم ادبی از صفحه هفتاد و چهارم تاریخ ادبیات فارسی دری استاد "جاوید"

چنانچه دیدیم در اوایل عهد اسلامی ادب عبارت بود از جمع نقل و اقوال عرب اشعار و اخبار و امثال آن تا تفسیر قرآن مجید ضبط الفاظ و فهم اسالیب {روشها} آن بکار آید. بعد ها مخصوصاً در اوایل عهد عباسی بر اطلاع بر آداب عربی و احاطه بر علوم و فنون از قبیل تاریخ انشاء و غیره که پیش از آن برشمردیم اطلاق گشت و در هر یک از این فنون کتب مفصل و معتبری تألیف شد. علت این تحول عظیم چند امر است:



1 - ورود خراسانیان در خدمات سیاسی و نفوذ آنان در امور مهم و تشویق های ایشان از رجال علم و ادب در دوره بنی امیه. اگر چه بعضی مانند عبدالحمید کاتب انباری (سرپل امروزه) به عالیترین مقام در فن انشاء رسیده بودند؛ ولی ظهور واقعی نبوغ آنان در همه فنون ادب در عهد عباسیان صورت گرفت و علت عمده ورود آنان در تمام شئون سیاسی و در دست داشتن مناصب عالی از قبیل وزارت و کتابت بود.

2 - تأثیر زبان و ادب یونانی و سریانی به زبان عربی هم سرمایه ی توسعه ی آن و حاضر شدن برای بیان معانی و مفاهیم مختلف علمی و ادبی شد.

3 - نقل کتب ادب، تاریخ، قصص، داستانها، حکم و امثال پهلوی به زبان عربی که بیشتر به دست نویسندگان بزرگ روزبه پسر دادویه پارسی صورت گرفت؛ مانند: کلیله و دمنه خداینامه، ادب الکبیر، ادب الصغیر و غیره که نقل و ترجمه ی این آثار سبب ایجاد نهضت ادبی عظیمی در میان مسلمین شد و آنان را متوجه فنون مختلف ادب مخصوصاً انشاء کرد.

4 - نفوذ قسمتی زیادی از لغات فارسی در عربی از راه ترجمه و اخذ عده یی از اصطلاحات علمی سیاسی لشکری و دیوانی و سایر امور که بر اثر ورود این لغات و اصطلاحات وسعتی در ادب زبان عربی حاصل شد و برای بیان افکار مختلف آماده گشت.

5 - آشنایی مسلمانان با علوم ادبی یونانی، سریانی و پهلوی و سایر فرهنگ های قدیم هندی، نبطی و رومی که هر کدام در توسعه ی زبان و ادب عرب مؤثر بوده است این علل و نظایر آنان مایه ی آن شد که ادب عرب در آغاز امر ساده و از صورت علمی دور بود قدم در طریق تکامل و ترقی نهد و ادبیات مهم اسلامی پدید آید.

### علوم لسانی:

مهمترین علمی که با تکمیل و توسعه ی علم روایت به مراحل از کمال رسده علوم لسانی عرب است یعنی صرف و اشتقاق و نحو و لغت. در تمام دوره ی جاهلیت و مدتی در اوایل عهد اسلامی عرب احساس حاجتی به تحقیق و تدوین علم نحو و لغت صرف و اشتقاق نمیکرد. اما در دوره ی اسلامی به جهاتی که ذکر میشود حاجت مسلمانان به آموختن قواعد زبان عربی و تدوین آن قواعد آشکار شد و اهم این علل و اسباب عبارت است از:

- 1- حاجت مسلمانان غیر عرب به فراگرفتن زبان عربی برای درک معانی قرآن و احادیث و اخبار.
- 2- حاجت عده ی از افراد ملل غیر عرب به دانستن زبان عربی برای ورود در خدمات سیاسی، دیوانی، علمی و اجتماعی در نزد خلفاء امراء، حکام و رجال دیگر.
- 3- انتقال اعراب به شهرها و توقف در آنها و درآمیختن آنان با ملل غیر عرب و شیوع لحن در میان ایشان و قرائت غلط آیات، احکام، اشعار و نظایر این امور.

به همین جهات و اسباب مسلمین به استخراج و تدوین قواعد علم نحو اختلاف بسیار {دارند}. عده یی واضع حقیقی آن را به علی بن علی طالب {رض} میدانند و میگویند او برخی از قواعد نحو را به

ابی الاسود الدلی آموخت. به هر ترتیب علم نحو در آغاز امر بسیار ساده و تنها منحصر به اعراب آخر کلمات بوده است، بدون ذکر علل آنها و یا تدوین و توضیح مطالب آن.....

### علم لغت:

از جمله علوم لسانی است که در علم نحو توسعه و تکامل می یافت. مراد از علم اللغه تحقیق در مفردات الفاظ از حیث معانی و اصول و وجوه اشتقاق آنهاست. از همان موقع که روایات شروع به جمع اخبار، اشعار و امثال عرب کردند، جمع لغات مختلف نیز آغاز شد.

### کتابت و رسایل:

در صدر اسلام که نویسندگان زیاد داشتند، مکاتبه و مراسله نیز چنان که به آنها سابقاً اشاره رفت متداول گردید و پیغمبر اکرم (ص) به ملوک روم، فارس، حبشه، مصر و بزرگان قبایل عرب نامه نوشت و در زمان خلفای راشدین که جنگهای اسلامی به وقوع پیوست و دولت اسلام وسعت یافت عده ی نویسندگان رو به فزونی نهاد و میان خلفاء عمال و سران لشکر؛ نامه ها رد و بدل شد و همچنین بین اهالی بعضی از بلاد مفتوحه و امرای عرب، نامه ها و قراردادها نوشته آمد، به این ترتیب نامه نویسی هم تنوع یافت و هم رواج و شیوع. خلفاء و امرای عرب درین عصر اغلب قریحه ی انشاء داشتند بعضی مراسلات را خود مینوشتند و بعضی که امی بودند عبارات و جمله های نامه را بر نویسندگان املاء میکردند، و او می نوشت. نامه را به نام خدا نعت پیغمبر و سلام بر مکتوب الیه آغاز میکردند، آنگاه کلمه ( اما بعد) می آوردند و پس از آن مطالب خود را مینوشتند. در پایان نامه سلام را تکرار و نامه را ختم میکردند...

### وضع زبانها تا آغاز ادبیات فارسی دری

پیش ازین که راجع به زبانهای آریایی در سه قرن اول اسلامی صحبت کنیم، لازم به نظر میرسد که نگاهی به زبانهای باستان و تقسیمات زبان های آریایی بیندازیم.

بعد از آنکه مهاجرت آریایی ها صورت گرفت زبان آنها (آریک یا آریا) به لهجه تقسیم شد: لهجه ی آریایی های هند، همانست که سرود های ریگوید که از آن سخن خواهیم گفت بدان سروده شده و گفته شده است. لهجه ی پارسی باستان ( فرس قدیم یا فرس هخامنشی) در جنوب غرب ایران امروز به وجود آمد. تقریباً در شمالشرقی افغانستان امروز زبان اوستایی ظهور کرد بدین ترتیب اوستا و فارسی باستان و سانسکریت ویدایی سه شکل متوازی از یک زبان میباشد. قرابت زبان اوستا با زبان سانسکریت و هم ماندی کامل دستور این زبان قرابت عهد آن دوران را ثابت میکند، چنانچه برای نخستین بار باربونوف دانشمند سانسکریت دان از روی قواعد و قوانین سانسکریت تحقیقات علمی اوستا را بنیاد نهاد، چون عهد سرود های ریگوید ( سانسکریت قدیم) از پانزده قرن قبل از میلاد مسیح پایین تر نیست، پس عهد کتاب اوستا به خصوص گاتها ازین قرن نباید دور باشد. در باره ی عصر زردشت اقوال مختلف است به هر حال با در نظر گرفتن دلایل همه مؤرخان و تحقیق در زبان گاتها، آخرین نظر دانشمندان محقق اینست که زمان زندگی زردشت از هزار و صد سال پیش از مسیح پائین تر نیست. بخشی از اوستا پس از ریگویدا و تورات قدیمترین کتاب دنیاست. اوستا به اشکال و ستا، ابستا، ابستاق، ابستاع ضبط شده است. بعضی معنای آن را (اساس و بنیان) برخی (کمک و پناه) و عده یی اعتماد دانسته اند. ( دالای) هندی اوستا را با کلمه ی ویدا هم ریشه خوانده و از مصدر ( وید یا بید) به معنای (دانستن) مشتق دانسته و مراد از آن ( معرفت و خردمند) گرفته است. اما لفظ (زند) از (آزنتی) به معنای (گزارش و ترجمه) و

مقصود از آن کتب پهلوی است. که نخستین بار اوستا بدان زبان در عهد ساسانیان ترجمه شده و (پازند) مخفف (پات زند) که (پات پاد و پا) درینجا بمعنای (دوباره گزارش یا ترجمه و برگرداندن زند) است. به زبان دری به رسم الخط پهلوی بدون هزوارش (1) خطی که اوستا (2) بدان نوشته باید آن را خط اوستایی نامید. نویسندگان قدیم از قبیل ابن الندیم مسعودی و حمزه اصفهانی آن را (دین بیره) یاد کرده اند این خط به اغلب احتمال در زمان ساسانیان اختراع شده است. چه تا آن عهد متون اوستا سینه به سینه نقل گردیده و سپس با خطوط عصری ضبط و یادداشت می شده است. این بود که خط اوستا (دین دبیره) از طرف موبدان و فضایی عهد ساسانی اختراع شده بدین معنا که بر حروف موجود پهلوی حروفی افزودند و اوستا را بدان خط نوشتند. این خط دارای 44 حرف با صدا و بیصدا است و امروز کامل ترین خطی است که در دنیا وجود دارد و از راست به چپ نوشته می شود از روایات باستانی پهلوی عربی و فارسی برمی آید که نسخه ی اصل اوستا در بیست و یک نسک (کتاب) و {۱۲۰۰} فرگیرد (فصل) بر تخته های زرین پوست گاو نوشته شده بود و نسخه ی از آن در دژ نیش (دارالتحریر) استخر (پرسپولیس پایتخت فارسی ها) موجود بوده که هردو را اسکندر و همراهانش از بین بردند. نخستین کوشش رسمی برای جمع آوری اوستا در زمان پادشاهی بلاش اشکانی در اوایل قرن سوم قبل المیلاد صورت گرفت و پس از آن اردشیر بابکان و پسرش شاپور برای جمع آوری اوستا همت گماشتند و فقط قسمتی از اوستا را دوباره جمع کردند و باقی آن از دست رفت. اوستای کنونی شامل پنج جزء یا کتاب است.

### فارسی باستان:

نخستین خطی که در کشور فارس بدان یکی از زبان های باستانی لجه ی از اوستا نوشته شده خط میخی هخامنشی است. و آنچه از آثار کتبی از زبان روزگار هخامنشیان به ما رسیده به همین خط است. از زمان پادشاهی ماد که در پایان قرن هشتم قبل المیلاد تشکیل یافته بود آثاری در دست نیست و تمام آثار خط میخی همه از زمان هخامنشی هاست؛ چنانچه نخستین خطی که کشف شده یک جمله از کوروش (پدر داریوش اول که وی را سکندر ذوالقرنین میگویند و در قرآن از وی ذکر شده و مولانا ابوالکلام آزاد درین باره کتابی نوشته و در ایران ترجمه شده. وی سر سلسله ی هخامنشی هاست) (559-521) م و آن این است: ازم کوره، ووش، هخامنش خشایثیه = منم کوروش پادشاه هخامنش. از دیگر پادشاهان هخامنشی که کتیبه بجای مانده: داریوش خشیارشا داریوش دوم و داریوش سوم است. این خطوط بیشترش در بدنه کوه های مانند بیستون، الوند، ستون های تخت جمشید و شوش ضبط و درج است. این خط اساساً از سرزمین بابل و آشور {آسور} Assyrians آمده و خود یادگاری از سومری هاست؛ اما نزد پارسیان تغییر یافت و در آن تصرفها کردند و بالاخره به صورت الفبای درآمد. نخستین کسیکه برخی از حروف خط میخی هخامنشی را خواند (گروتفند) آلمانی است در سال 1802 میلادی.

خط میخی هخامنشی دارای چهل حرف یا علامت است و در آن میان چهار علامت ایدوگرامی وجود دارد، یعنی علاماتی که مفهوم لغتی را نشان میدهند نه تلفظ آن را. روی هم رفته در همه ی این آثار شش صد و اندی لغات غیر مکرر به کار رفته است. در روزگار هخامنشیان خط دیگری به فارس راه یافت و رفته رفته جای خط میخی را گرفت و آن را از بین برد. این خط خط آرامی است که به دستیاری آرامیها به سرزمین بابلی و آشور راه یافت.

و از آنجا به غرب فارس آمد و الفباهای که امروز در سراسر روی زمین رواج دارد به استثنای جاهای که به خط چینی نوشته میشود، همه از آن سرچشمه گرفته است. خط آرامی اساساً مأخوذ از فنیقی هاست (بخشی از سوریه را که در کرانه ی دریای سفید یا میانه در وجود داشت کنعان میگفتند یونانیها

کنعان را فنوکی یاد کرده اند که بعد فنیقی شد) لفظ میخی از عربی ترجمه شده برای اینکه تازیان این خط را مسماری گفته اند و فرنگیان آن را خط سه گوش نامیده اند این خط گرچه خروف عله (ورکه) را ثبت میکند، مگر خواندن آن مانند خط اوستایی سهل نیست. از چپ به راست نوشته میشود. کتیبه ی بیستون که از طرف داریوش بر سنگی در دره ی کوچکی از کوه معروف به بیستون کنده شده است از مهمترین کتیبه های هخامنشی است.



نمونه از کتیبه های هخامنشی

زبان ویدا: لغت ( وید ) یا (بید) به معنای دانستن است و ویدا به طور کلی عبارت است از آن منظومه ها و ترانه هایی است که اقوام آریایی برای ابراز تخیلات مذهبی، احساسات درونی، ستایش و نیایش می سرودند و آن را سینه به سینه حفظ میکردند و به آینده گان می سپردند؛ بیشتر گوینده گان این سرود ها ریشی های فرزانه بودند. بیشتر این سرود ها در مواقع و مراسم مذهبی سروده میشد. این نوع ابراز احساسات مخصوص اقوام آریایی بود. به زبان که این سرود ها نوشته شده وید، بید و ویدا و بعداً سانسکریت گفته اند. این زبان با اوستا فرق اساسی ندارد و زمان آن از هزاره دوم پیش از میلاد مسیح پایان تر نیست.



اوراق از کتاب اویستا به خط اویستانی که نزدیک به خط ویدی است

### ویدا چهار قسمت دارد:

- 1- ریگویدا: کهنترین قسمت ویدا است و بیش از هزار و چند شعر است. کلمه ریک در لغت به معنای سرودن است.
- 2- ساما ویدا: تقریباً یک ششم ریگویدا است. که برای خواندن انتخاب شده؛ ساما در لغت به معنای رقص است.
- 3- یاجور ویدا: مطالبش با ریگویدا شبیه و تقریباً برابر نصف آن است. نثر هم دارد و لغتاً هم‌ریشه با یسنا است.
- 4- آتارواویدا: سرود نگهبان آتش است که در موقع مراسم دینی سروده می‌شد. تفسیرها و شرح‌هایی را که به ویدا نوشته شده برهما می‌گویند. این تفاسیر همه به نثر است و زبانش کمی با زبان ویدا فرق دارد. هم‌زمان برهما کتاب دیگری به نام سوترا (از ریشه استوره ی یونانی و اساطیر عربی و *History* انگلیسی هم‌ریشه است. در باره ی ستایش یزدان نوشته شده، تفسیرهای فلسفی ویدا به اسم (اوپانیشات) که به معنای جلسه ی درس است، معروف می‌باشد که ترجمه ی آن به فارسی از دارالشکوه برادر اورنگ زیب موجود است؛ در اوپانیشات وزن بعدی سانسکریت دیده میشود. تا قرن چهارم قبل المیلاد از سانسکریت اسمی در میان نبود و پانینی از علمای معروف صرف و نحو زبان قدیم را از لحاظ دستور مرتب و منظم ساخت و آن را سمکریت یا سانسکریت نامید. این زبان با ویدا مختصر تفاوتی دارد؛ زیرا ویدا شکل قدیمتر آن میباشد. مهمترین قسمت های داستانی و حماسی سانسکریت مهابهاراتا است. بخش مهم ادبیات سانسکریت نمایشنامه است و یک برخ آن داستان حیوانات را دربردارد. داستان (پنجه تئترا) همانست که ترجمه ی آن در فارسی به اسم کلیله و دمنه به مناسبت نام دو {شغال} معروف گشته. بطور کلی ادبیات سانسکریت، یکی از فنی ترین ادبیات های دنیا است. زبانهای دیگر هند را که در اول شکل ادبی نداشتند و صرف برای محاوره بود، پراکریت می‌نامند. که از آن زبانهای محلی کشمیر، چترال و نیز زبانهای پشه ئی و گرتی که در شرق افغانستان حرف زده میشود؛ سند، گجرات، بنگال و منطق شمالی هند به مرور ایام به میان آمده است. زبان نوشته های بودایی به نام پالی معروف است.

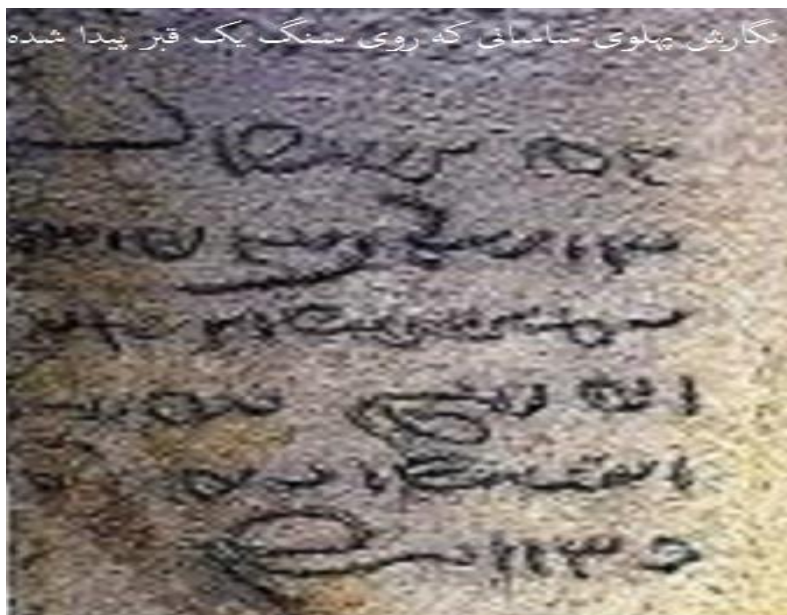


پوست آهو به تاریخ 120 قبل المیلاد نوشته شده و متون مذهبی مانی که از تورفان ( درماورا  
ءالنهر) به دست آمده.



زبان دری یا فارسی امروزه دنباله ی همین پهلوی است بعضی عقیده دارند که پهلوی اشکانی خود شکل  
قدیمتر زبان پارسی دری است. که مستقیماً از اوستا بیرون آمده این پهلوی از سال 250 قبل المیلاد با  
سر کار آمدن نخستین اشک تا 651 میلادی مطابق 31 {خورشیدی} که سال کشته شدن یزدگرد است  
متداول بود.

2- پهلوی جنوبی یا ساسانی که زبان جنوبی و جنوب غرب فارس یا عراق عجم بود.



کتیبه های ساسانی و کتب پهلوی که باقیمانده همه به همین زبان است. با پلوی شمالی از لحاظ لهجه تفاوت دارد. این پهلوی که آنرا پارسیک نیز می نامند، دنباله ی زبان پهلوی اشکانی است. که از بقایای این زبان، لهجه های مختلف ایران امروز است؛ مانند: لری، سمنانی، سنگسری و غیره. کتاب دینکرت یعنی (اعمال دین) و بندهشن (آفرینش) از آثار مهم و معتبر این زبان است. آثار دیگر پهلوی ساسانی؛ مانند: خداینامه، کلیله و دمنه، هزارداستان اصل پهلوی آن از میان رفته و ترجمه های آن به فارسی و عربی در دست است.

{نوت: کتاب کلیله و دمنه یک بار از سانسکریت به پهلوی ساسانی ترجمه شده بود که از روی آن شاعر معروف رودکی سمرقندی آنرا منظوم کرده بود و متأسفانه که هم خود کتاب و هم سروده هایی رودکی بجز چند پاره یی از آن؛ از بین رفته است. اما بعد ها منشی عبدالحمید ابوالمعالی آنرا از عربی به دری پارسی بشکل بسیار زیبا با ادبیات بی نهایت سطح بالا برگردان نمود که تا حال موجود است. همایون عالمی}

دیگر از کتب و آثار پهلوی (یادگار زیران) و کارنامه ی اردشیر بابکان است. خط پهلوی دارای 25 حرف با صدا و بیصدا است {نسبت} به خط عربی و فارسی بسیار مشکلتر است.

### زبانهای اندو اروپایی:

باور کلی عده یی زبانهای عالم را اعم از زنده و مرده بین 2500 و 3500 تخمین می کنند و اکادمی فرانسه عده یی زبانهای دنیا را 2796 شمرده است، جمله ی این زبانها، شاخه های 25 درخت است؛ یکی از آن درختها زبانهای اندو اروپای است که نیز به نوبت خود دوازده شعبه دارد:



- 1- زبانهای آریایی ( اندو ایرانی)
- 2- زبان تخاری ( با دو شعبه های معروف آن آگنی و چوچی)
- 3- زبان هتی یا هیطی که مرکز آن آسیای صغیر است.
- 4- زبان ارمنی
- 5- زبان تراکی و فریژی
- 6- یونانی که دولهجه ی قدیم آن ایونی و دوری است و یونانی هومیری است ( یونانی هومیری قدیمترین دوره ی آن را نمایندگی می کند.)
- 7- البانی که دو لهجه ی مشتقه به نامهای توسک و غیک دارد.
- 8- اللری.
- 9- رومی ( ایتالیایی) که دو زبان کهنه ی آن اوشک و آمبری و لاتین می باشد که زبانهای فرانسوی پروونسال، کاتالان، اسپانیایی، پرتگالی، دالماتی، رومانی و غیره از شکل عامیانه ی آن مشتق شده.
- 10- کلتی در برخی مناطق ایرلند. ویلز (گال) و برتنی ( شمالغرب فرانسه)
- 11- تتونی یا گرتنی ( در شمال سکندینیویا که از آن آلمانی قدیم زبانهای اسکندینیویا {فنلاند} و هالندی انگلیسی میانه ( و انگلیسی جدید)، اشتقاق یافته است.
- 12- بالتی و اسلاو که اولی شامل زبان پروس قدیم لیتوانی، لیتونی و زبانهای اسلاو شامل اسلاو قدیم روسی، پولندی، روتنی، چک، سلوامی، سربی، سولوون بلغاری و غیره است.

زبانهای آریایی به دو شعبه ی هندی و ایرانی تقسیم می شود:

الف: هندی:

که شامل سانسکریت متوسط و مشتقات آن (پراکریتها) از قبیل سندی، گجراتی، بنگالی، هندی و غیره و هم چنین زبان آریایی که میان زبان اوستایی و سانسکریت است که از آن به تفصیل یاد کردیم. مجموع این دسته 38 زبان میشود و هم چنین است السنهٔ مختلفهٔ دیگر زنده که عده ی آن بالغ به صد ها زبان می شود.

ب - زبانهای ایرانی یا آریایی:

که به سیزده شعبه که درجات مختلف قدامت دارد؛ تقسیم شده میتواند:

- 1- اوستا، 2- سکایی یا ختنی 3- مدی یا میدی یا مادی. 4- فارسی باستان. 5- پهلوی اشکانی (پهلوی) 6- پهلوی ساسانی (پارسیک) 7- سغدی.

نوت: {کلمهٔ ایرانی یا آریایی درین قبیل موارد یک اصطلاح محض علمی است که زبانشناسان بر سیزده زبان و بیست و چهار لهجه اطلاق میکنند و مناسبتی با وضع سیاسی و حدود جغرافیایی نداشته و ندارد.}

8- خوارزمی. 9- فارسی دری که لهجه های شرقی آن (خراسانی و تاجیکی) شکل قریب به فارسی ادبی را نماینده گی می کند. 10 – پشتو. 11- کردی. 12- بلوچی. 13- اوستی.

این سیزده زبان چنان که معلوم است شامل زبانهای مستقل (زنده و مرده) و دارای 24 لهجه یا زبان محلی است (و عده ی از دانشمندان غرب چندی از لهجه ها را زبان مستقلی می شناسند که بعضی آن در افغانستان و برخی در فارس متداول است و گمان می رود بعضی دیگر باشد. و بیست و چهار لهجه مذکور در فوق قرار ذیل است:

- 1- یغناپی (یغنوبی). 2- شغنی. 3- اشکاشمی. سنگینچی. 4- واخی. 5- منجانی و بیدغه. 6- اورمری. 7- پراچی. 8- خوری. 9- یزدی. 10 – ناینی. 11- نطنزی. 12- سویی. 13- خوانساری. 14- گزی. 15- سوندی. 16- سمنانی. 17- سنگسری. 18- تالشی. 19- گورانی. 20- کومزاری. 21- تانی. 22- لوری و بختیاری. 23- سومو غونی. 24- زازا.

از شرح بالا این نکته روشن میشود که زبان دری یا فارسی خراسانی یا فارسی دری زاده ی پهلوی اشکانی و زبان پهلوی اشکانی دنباله ی زبان اوستایی است و عین عقیده در باره پشتو دوش به دوش فارسی از پلوی اشکانی و در درجه دوم از اوستا سرچشمه گرفته است و عقیده ی که می گفتند، زبان پشتو از زبانهای هندی است امروز طرفدار ندارد و مستشرقین و زبانشناسان معاصر، آن را از جمله زبان های دسته ایرانی (آریایی) می دانند.

البته یقین است که نظر به قرابت جغرافیایی، آثار مهمی از باستانی ترین زبانهای هند در لغات پشتو باقی مانده که در نیمه ی اول قرن نزده موجب اشتباه بعضی ها شده بود که پشتو را زبان هندی گفته بودند. در باره ی زبان دری باید این نکته را افزود که اغلب محققان معاصر، عقیده دارند که زبان فارسی دری مستقیماً از اوستا برآمده و آنچه را که ما پهلوی اشکانی می گوئیم همان زبان دری است. دو دلیل عمده ی آنان این است که: اگر آثار باقیمانده پهلوی اشکانی را (مثلاً منظومه درخت اسوریک) با قدیمترین آثار دری مقایسه و مقابله شود چندان اختلاف که بتوان گفت مادر و فرزند است به نظر نمیخورد و ثانیاً به وجود آمدن این همه آثار بدون داشتن کدام سابقه تاریخی خالی از اشکال نیست بدین معنا که این زبان کم کم از دوسه قرن متداول و مروج بوده باشد با این قدرت و ورزنده گی را پیدا کند که شعری چون شعر رودکی به میان آورد. به هر صورت اگر قول دسته ی اخیر را قبول کنیم، قدیمترین اثری که از زبان دری به ما رسیده، متعلق به 120 قبل المیلاد است و برعکس اگر زبان دری را دنباله ی پهلوی اشکانی بدانیم، با شواهد ابیات هجایی که در تواریخ ضبط است قدیمترین اثر آن از قرن اول اسلامی بالا نمیرود. مگر آنچه مسلم است این است که زبان فارسی ادبی عهد اسلامی مادر اصلی پهلوی یا پارتی اشکانی بوده و مهد حقیقی این زبان افغانستان است.

زبان فارسی دری:

قدیمترین مأخذی که ازین زبان یاد کرده و در باره آن صحبت کرده، آثار مؤرخان و جغرافیا نویسان عرب است و از جمله سه منبع معتبر و مقدم کتب زیر است.

- 1- الفهرست. تألیف ابوالفرج محمد بن یعقوب الندیم الوراق متوفی (380) هجری.

- 2- مفاتح العلوم. تألیف ابی عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی (387 هجری).
- 3- احسن التقاسم فی معرفة الاقالیم تألیف شمس الدین ابو عبدالله بن محمد احمد ابی بکر البناشامی المقدسی معروف به البشاری متوفی (380) هجری.

جمله این نویسنده گان زبان دری را لغت دربار خوانده و آن را در برابر فارسی و پهلوی اشکانی قرار داده و نوشته اند که در آن لغت اهل بلخ غلبه داشته است. قراریکه از نوشته های نویسنده گان قدیم بر می آید این زبان (پهلوی و فارسی) خوانده شده و به نام های لغت دری، لفظ دری و فارسی دری یاد شده است و مؤلفان لغت و تاریخ از قدیمترین زبان (زبان دری) را متعلق به خراسان قدیم و خاصه شهر های بلخ، مرو، بدخشان و گوزگانان دانسته اند. کلمه دری را گاهی به فصیح نیز تعبیر کرده اند و قتیکه دری می گفتند مراد آنها لغت فصیح می بود و صاحب العجم فی معاییر اشعار العجم مکرر به این معنا اشاره کرده است. قدر مسلم این است که شهر ری سرحد و خط فاصل بین زبان دری و پهلوی ساسانی بوده است؛ چنانکه می بینیم در قرن سوم گوینده گان در بلخ، هرات، بخارا و سیستان پدید آمدند و بنیان ادب دری را گذاشتند، اما در همین آوان یک بیت یا یک رساله و یا یک کتاب در سراسر ایران امروز به زبان دری به وجود نیامده است و اصولاً هم نباید باشد. احیاناً اگر شعر کتابی دیده شده به زبان پهلوی ساسانی (پارسیک) طبری و سایر لهجه محلی آن سرزمین است. در قرن چهارم که مشعل فارسی دری در دارالملک غزنه، نوبهار بلخ، شهر گوزگانان و بازار هرات فروزان بود کوچکترین اثری در مغرب، شمال و جنوب و جنوبغربی ایران امروز به زبان دری به دست نیامده، در قرن پنجم ناصر خسرو بلخی در سفرنامه ی خود می نویسد.

( در تبریز قطران نام شاعری را دیدم شعر نیکو میگفت، اما به زبان فارسی نیکو نمیدانست پیش من آمد. دیوان منجیک و دیوان دقیقی بلخی را آورد پیش من بخواند و هر معنا که او را مشکل بود از من بپرسید با او گفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند.)

قطران که خود از شعرای بزرگ و بلند طبع است در ترجیح بندی که ظاهراً او را به رشک بردن بر شعرا متهم کرده اند، افتخار می کند که من باب سخن گفتن دری را گشوده ام و این می رساند که پیش از او در آذربایجان شاعر دری گوی نبوده است.

### گو مرا بر شعر گویان جهان رشک آمدی

#### من در شعر دری با شاعران نگشادمی

در قرن ششم گوینده گان دیگر چون خاقانی و نظامی به زبان دری طبع آزمایی گرفتند و به دلایلی که مجال ذکر آن نیست، این زبان برای آنها زبان کسبی بوده است.

سعدی نخستین گوینده شیراز است که در قرن هفت آثار جاویدانی خود را به زبان دری نگاشته است و مسلماً زبان کوچه و بازاری وی لهجه ی دیگری غیر از دری بوده است که قطعاتی نیز بدان لهجه دارد و این امر در باره حافظ نیز بدین قرار است. برای تفصیل بیشتر، رجوع شود به مقاله افغانستان یا مهد زبان دری. کلمه (دری) یا فارسی دری در اشعار گوینده گان قدیم و جدید مکرر دیده شده است.

## نخستین سخنسرایان زبان فارسی دری

چنان که مذکور افتاد در دوره های مختلف تاریخی و در ادبیات اوستایی و پهلوی؛ شعر به معنای عام وجود داشت، اما درین که نخستین شعر زبان فارسی دری کدام و گوینده گان آن کیست سخن بسیار است. اگر زبان فارسی دری را دنباله زبان پهلوی اشکانی ندانیم و عقیده کسانی را که گویند پهلوی اشکانی همین زبان دری است، بپذیریم؛ کهن ترین آثار نثری و نظمی این زبان به حدود دو هزار سال میرسد و نمونه آن منظومه درخت آسوریک و دو قباله ملک و باغ خواهد بود که به روی پوست آهو نوشته شده است. (تاریخ کتابت 120 ق م)



قباله که به زبان اشکانی در پوست آهو نوشته شده است

در غیر این صورت راجع به قدیمترین گوینده شعر دری و شاعر آن عقاید گوناگونی ابراز شده است که ما درینجا عصاره آخرین تحقیقات خاور شناسان و دانشمندان معاصر را که طرف قبول جمهوری از محققان است ذکر میکنیم. نکته ی را که باید در نظر داشت این است که شعر هجایی را از شعر عروضی جداگانه باید تحقیق کرد. برای تحقیق در باره نخستین شعر هجایی که به اصطلاح همان ترانه و تصنیف امروزی است؛ بهترین مآخذ و مدارک کتب و مؤرخان عرب است. درین تواریخ گاهی اشاراتی به وجود شعر فارسی شده است، ولی خود آن قطعات را ذکر نکرده و در بعضی آثار دیگر هم روایات و هم اشعار هردو نقل شده است؛ مثلاً برای مثال مورد اول در تاریخ طبری (منسوب به ابی جعفر محمد بن جریر طبری متوفی 310 ص 1388، سلسله سوم چاپ لیدن) اشاراتی هست، بدین قرار (حکایت کرد مرا که در مراغه جمعی از پیران آنجا اشعار فارسی از ابن البعیت برای او خواندند) و مرادش محمد بن البعیت بن جلیس متوفی 225 است. (تألیف یاقوت حموی ص 421 جلد دوم چاپ لیدن) از اشعار ابوالاشعث قمی خبر میدهد. مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف ص 74 چاپ لیدن، می نویسد که زاینده رود خانه قشنگی است و مردم در خصوص آن بسیار اشعار گفتند در تاریخ بیهقی (تألیف ابوالحسن علی

بن زید بیهقی سال تألیف در حدود 888) آمده است، قدیمترین شاعری که در بیهق به فارسی شعر گفت محمد بن سعید است که او را دیوان اشعاری بوده است که مسلماً از 317 پائین تر نیست.

اما قسم دوم اشعاری که هم از آن خبر داریم و هم آن آثار به دست ما رسیده که عبارت است از اشعار هجایی که در کتب عربی یا فارسی ذکر آن رفته است. یکی از آن متعلق به 60 هجری یعنی مقارن سال شهادت امام حسین (رض) و خلافت یزید بن معاویه است که گوینده آن از نژاد عرب ولی خود شعر فارسی است و دیگری در (108) در زمان هشام بن عبدالملک سروده شده است و این شعر با بحر رجز مطوی مخبون برابر است. حافظ متوفی (356) در کتاب (آغانی) ص 17 این دو فقره بالا را چنین ذکر کرده است:

و قتیکه عباد بن زیاد در زمان خلافت یزید بن معاویه به حکومت سیستان منصوب گردید، یزید بن مفرغ که شاعر بود نیز خواست تا با او به سیستان برود. عبیدالله ابن زیاد برادر عباد او را منع شده و گفت که برادرم به حکومت میرود و شاید نتواند چنان که باید از تو نگهداری کند و این امر بر تو گران آید، ترسم خانواده ما را جامه ننگ بپوشانی، اما ابن عباد تعهد کرد که چنین نکند؛ اگر اتفاقی افتاد به او بنویسد بالاخره به سیستان آمد و چنان شد که عباد به جنگ و خراج مشغول گشت و نتوانست به او بپردازد، ابن مفرغ شروع کرد به هجو گفتن و به برادرش عبیدالله چیزی ننوشت و خلاف عهد کرد. عباد ازین رفتار و کردار بن مفرغ خشمگین شد و او را به زندان افکند، ابن مفرغ پس از مدتی از حبس فرار کرد از شهری به شهری می گشت و هجو آل زیاد می گفت، آخر الامر دستگیر شد، عبیدالله ابن زیاد او را با گربه (خوک) و سگی به یک بند ببست و نبیذ به او نوشاند و در کوچه های بصره گردانید کودکان در قفای او فریاد میزدند و به فارسی می پرسیدند این چیست؟ ابن مفرغ به فارسی می گفت:

آبست و نبیذ است سمیه رو سپیذ است

این شعر در نسخ بالا به اختلاف ضبط است، و سمیه نام مادر زیاد است که در جاهلیت از فاحشه ها بود و رو سپیذ که به طنز به او میگفت همان روسپی است که امروز به معنای فاحشه است.

\*\*\*

این بود قسمتی از تاریخ ادبیات فارسی دری نوشته استاد فقید عبدالاحمد " جاوید"

و این سلسله تا مدتی ادامه می یابد.

سید همایون شاه " عالمی "

بیست و ششم سپتامبر دو هزار و پانزدهم میلادی

کابل ، افغانستان